یادداشتی دربارهٔ فرصت تاریخی و مسئولیتِ جمعی

یک روزنه
در دل جنبش شیر و خورشید

از فرصت تاریخی تا آمادگی برای عبور



کوسهٔ هوشیار؛ قدرت، درایت و هماهنگی در عبور از روزنهٔ صخره‌ها.
تصویر نمادین، ساخته‌شده با هوش مصنوعی

پیمان بخشایش | جراح تروما

MD, PhD, MPH

۱۴ نوامبر ۲۰۲۶

این مقاله بیان دیدگاه سیاسی و پیشنهادهای نویسنده است. ارجاع به اسناد، مواضع اعلام‌شده و آثار پیشین، از داوری‌ها و پیش‌بینی‌های نویسنده متمایز شده است.

پیشگفتار؛ دیدن روزنه کافی نیست

شاهزاده رضا پهلوی در پیام نوروزیِ ۲۹ اسفند ۱۴۰۳ به نکته‌ای بنیادی اشاره کرد: «نه این پنجره فرصت، همیشگی است و نه سقوط رژیم خودبه‌خود رخ خواهد داد.» این هشدار را باید جدی گرفت. فرصت تاریخی، وعدهٔ پیروزی نیست؛ دعوت به مسئولیت است. از نظر من، جنبش شیر و خورشید هنگامی می‌تواند از این فرصت بهره بگیرد که امید را به درایت، خرد جمعی، انضباط و ساختارسازی پیوند بزند. [۱]

تصویری که من برای این موقعیت تاریخی در نظر دارم، کوسه‌ای باهوش، زیرک و ورزیده است که باید از روزنه‌ای تنگ در دلِ صخره‌های زیرِ آب عبور کند؛ از تاریکی به سوی روشنایی. این کوسه، در استعارهٔ من، نمادِ جنبش شیر و خورشید است: نیرویی زنده که باید محیطِ خود را بشناسد، ظرفیتِ بدنش را بسنجد و زاویه و زمانِ مناسبِ عبور را پیدا کند. قدرتِ عضلات، بدونِ تشخیصِ مسیر و درایت در حرکت، می‌تواند همان نیرویی باشد که بدن را به صخره می‌کوبد و فرسوده می‌کند.

برای عبور، چشم و مغز و عضلات و باله‌ها و دم باید هماهنگ عمل کنند. اگر سر به یک سو برود و حرکتِ بدن با آن متناسب نباشد، هزینهٔ عبور بالا می‌رود. در پیکرِ یک جنبش ملی، این هماهنگی با خردِ جمعی، انضباط، تقسیمِ مسئولیت و ساختارسازی به دست می‌آید. از همین رو، کوسهٔ این مقاله نمادِ هوشمندی و توانِ عبور است. ورزیدگیِ جنبش را باید در توانایی آن برای شناختِ موانع، اصلاحِ حرکت و حفظِ نیروی جمعی سنجید. شجاعتِ بی‌تدبیر و تدبیرِ بی‌عمل، هر دو می‌توانند روزنهٔ تاریخی را از دسترس خارج کنند.

۱. تعادلِ موجود می‌تواند بر رنجِ مردم بنا شده باشد

در «برهم‌زدن تعادل» نوشته‌ام که یک وضعیت ممکن است برای قدرت‌های بیرونی قابل مدیریت باشد و برای مردمِ درون آن تحمل‌ناپذیر. دولت‌ها امنیت، تجارت، انرژی و هزینه‌های رویارویی را می‌سنجند. ممکن است به ترتیبی رضایت دهند که مسئلهٔ جمهوری اسلامی را مهار کند، بی‌آنکه مسئلهٔ آزادی ایرانیان را حل کرده باشد. [۲]

این همان پرسشی است که باید پیوسته به جهان بازگردانیم: مردم ایران در این محاسبه کجا هستند؟ آرام‌شدنِ یک پروندهٔ دیپلماتیک لزوماً به معنای آرام‌گرفتن زندگیِ زنِ محروم از انتخاب، کارگرِ بی‌پناه، زندانی سیاسی یا خانوادهٔ داغدار نیست. ثباتی که حقِ تعیین سرنوشت را به تعویق می‌اندازد، در نگاه من ثباتی شکننده است.

بااین‌حال، خواستِ ما به‌خودیِ خود سازوکار تغییر نیست. اعتراض باید بتواند اعتماد بسازد، ظرفیت جمع کند و بدیلی برای ادارهٔ کشور عرضه کند. روزنه زمانی اهمیت عملی پیدا می‌کند که نیرویی آمادهٔ عبور از آن باشد. هیچ‌کس حق ندارد به نام همهٔ ایرانیان رأیِ پیشاپیش اعلام کند؛ وظیفهٔ ما فراهم‌کردن امکانِ رأی و انتخابِ آزاد آنان است.

۲. اسلام سیاسی را از مسلمانان جدا کنیم

من در این بحث، اسلام سیاسی را پروژه‌ای برای تصرف و توجیه قدرت با مرجعیت دینی می‌دانم؛ اسلام به‌عنوان دین، حوزه‌ای از ایمان، فرهنگ و زندگیِ مؤمنان است. میان این دو در تاریخ همپوشانی وجود داشته است، اما یکسان‌گرفتنشان هم خطای تحلیلی است و هم زیان سیاسی. مسلمانِ معتقد به برابری شهروندان می‌تواند متحدِ جدایی دین از دولت باشد.

نوک پیکانِ مبارزهٔ ما باید متوجه سازوکار اجبار و سرکوبِ جمهوری اسلامی باشد. نقد دین آزاد است؛ همان‌طور که دفاعِ مسالمت‌آمیز از دین آزاد است. آنچه با ایرانِ آزاد ناسازگار است، تبدیلِ عقیده به امتیازِ قانونی، حقِ فرمانروایی یا مجوزِ تبعیض است. آزادی وجدان، تغییر باور و بیان اندیشه، در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر نیز به رسمیت شناخته شده‌اند. [۳]

این تمایز در رابطه با اروپا و آمریکا نیز ضروری است. مشارکتِ برابرِ شهروندان مسلمان در جامعه، آموزش و کار آنان و مقابله با تبعیض، با مقابله با اقتدارگرایی دینی تعارضی ندارد. نباید هر کوشش برای همزیستی را مماشات با تهران نامید؛ همان‌گونه که نباید به بهانهٔ مقابله با تبعیض، نقدِ اسلام سیاسی را خاموش کرد. برای مخاطب غربی باید روشن کنیم که ایرانِ سکولار، شریکِ همزیستی است.

من احتمال می‌دهم پایانِ قدرتِ جمهوری اسلامی، فضای مهمی برای بازاندیشی دینی باز کند؛ اما معتدل‌شدنِ قرائت‌های دینی نتیجه‌ای خودکار و تضمین‌شده نیست. این تحول به آزادی نقد، آموزش، امنیتِ مخالف و کارِ خودِ مؤمنان وابسته است. امر عاجلِ ما ایجادِ فضای تنفس برای جامعه و اندیشه‌های پیشروست، نه تعیینِ ایمانِ مردم از بالا. این بحث ادامهٔ همان ضرورتِ پوست‌اندازی است که در نوشتهٔ پیشینم مطرح کرده‌ام. [۴]

۳. اسرائیل؛ دوستی را توضیح دهیم و همدلی را گسترش دهیم

من از دوستیِ مردم ایران و اسرائیل دفاع می‌کنم. این دوستی را خروج از سیاستِ دشمنیِ دائمی و فرصتی برای همکاریِ علمی، پزشکی، اقتصادی و فرهنگی می‌دانم. شناختِ تاریخ یهودیان، تجربهٔ آوارگی و ناامنی آنان و معنای حقِ زندگی و امنیت، برای فهمیدنِ این رابطه ضروری است.

درعین‌حال، همهٔ ایرانیان با یک تجربه و یک روایت به مسئلهٔ اسرائیل و فلسطین نگاه نمی‌کنند. بعضی از سرِ نگرانی برای جانِ فلسطینیان پرسش دارند؛ بعضی تحت تأثیر روایت‌های یک‌سویه‌اند؛ بعضی نیز با سیاست‌های مشخصِ دولت اسرائیل مخالف‌اند. نمی‌توان انگیزهٔ همه را از پیش یکسان فرض کرد. راهِ گسترشِ همدلی، گفت‌وگو و شناخت است. حقوق و امنیتِ اسرائیلیان و کرامت و حقوقِ فلسطینیان نباید به نفیِ یکدیگر وابسته شوند.

حضور پرچم اسرائیل در کنار پرچم شیر و خورشید، برای هواداران این دوستی معنای روشنی دارد؛ اما باید بتوانیم همان معنا را برای کسی که هنوز قانع نشده نیز توضیح دهیم. دوستی با یک ملت، تعهدِ بی‌قیدوشرط به همهٔ تصمیم‌های دولتش نیست. استقلالِ داوری، اعتبارِ دوستی را بیشتر می‌کند. جنبشی که می‌خواهد برای ایران دوست بسازد، باید بتواند با احترام و استدلال، دایرهٔ این دوستی را بزرگ‌تر کند.

۴. همگرایی خارجی؛ فرصتِ همکاری با حفظِ اختیار ایرانیان

میان خواستِ ایرانیان برای رهایی و نگرانی‌های برخی کشورها دربارهٔ رفتار جمهوری اسلامی، امکانِ همگرایی وجود دارد. برای نمونه، شورای اتحادیهٔ اروپا در سند ۲۹ ژانویهٔ ۲۰۲۶، حمایت نظامی ایران از جنگ روسیه علیه اوکراین را مبنای اقدام‌های تحریمیِ تازه قرار داده است. موضوع در اینجا روسیهٔ امروز است، نه اتحاد شوروی. این واقعیت می‌تواند، در تحلیل من، زمینه‌ای برای همکاریِ سیاسی با اوکراین و حامیانش فراهم کند. [۵]

من همکاری با آمریکا، اسرائیل، اوکراین و هر کشور یا جریانِ دموکراتیکی را که بتواند به آزادی و بازسازی ایران کمک کند، فرصتی مهم می‌دانم. ولی همپوشانیِ منافع، به معنای یکسان‌بودنِ منافع نیست. دولت آمریکا به شهروندانِ آمریکا پاسخ می‌دهد؛ دولت اسرائیل به شهروندانِ اسرائیل؛ و مسئولیتِ ما در برابر مردم ایران است.

پس باید دقیقاً بدانیم چه می‌خواهیم: حمایت از حقوق مردم، فشارِ پاسخ‌گو بر نهادهای سرکوب، دسترسی به اطلاعات، حفاظت از جامعهٔ مدنی، همکاریِ انسانی و پشتیبانی از فرایندی که حقِ انتخابِ ایرانیان را تضمین کند. دوستیِ خارجی را باید به ظرفیتِ ملی تبدیل کرد. هیچ رابطه‌ای جای سازمان‌یافتگیِ ایرانیان و هیچ وعده‌ای جای تضمینِ قابل سنجش را نمی‌گیرد.

۵. اروپا و آمریکا را یک‌دست نبینیم

انتقاد من از بخش‌هایی از چپ، لیبرال‌ها و سیاستِ غرب روشن است: هرگاه ضدیت با آمریکا یا اسرائیل بر آزادیِ انسان مقدم شود، خطرِ توجیهِ استبداد پدید می‌آید. عدالت‌خواهی‌ای که سرکوبِ زن و کارگر را به دلیلِ موضعِ ضدغربیِ یک حکومت نادیده می‌گیرد، با ادعای خود در تناقض است. همین معیار را دربارهٔ راست نیز باید به کار برد؛ هیچ اردوگاهی از پاسخ‌گویی معاف نیست.

اما برای اثرگذاری بر جهان، شناختِ تفاوت‌ها لازم است. حزب دموکرات آمریکا، چپِ اروپا، محافظه‌کاران و میانه‌روها مجموعه‌هایی یک‌صدا نیستند. باید اشخاص، برنامه‌ها و تصمیم‌های مشخص را سنجید. اگر از پیش همه را دشمن اعلام کنیم، امکانِ یافتنِ همراه را از بین می‌بریم. دیپلماسیِ یک جنبش ملی باید بتواند با دولت‌ها، احزاب، اتحادیه‌ها، دانشگاه‌ها و جامعهٔ مدنی حرف بزند.

پیامِ ما باید قابل فهم باشد: ایرانِ آزاد، کشوری توانا برای همکاری، تجارت، دانش و ثبات خواهد بود. از مخاطب خارجی نمی‌خواهیم همهٔ برداشت‌های تاریخیِ ما را بپذیرد؛ می‌خواهیم حقِ مردم ایران برای پایان‌دادن به حکومتِ دینی و ساختنِ آیندهٔ خود را جدی بگیرد.

۶. استمرارطلبی را با پیامدِ سیاسی بسنجیم

نقد من به استمرارطلبی، نقدِ سیاستی است که در عمل راهِ عبور از جمهوری اسلامی را می‌بندد و زندگیِ مردم را به اصلاحاتِ بی‌پایان یا توافقِ قدرت‌ها حواله می‌دهد. ممکن است یک موضع با زبانِ آزادی بیان شود، اما پیامدش حفظِ ساختارِ اجبار باشد. این تناقض را باید روشن و مستدل نقد کرد.

بااین‌حال، عنوانِ چپ، فمینیست، جمهوری‌خواه یا مخالف جنگ، به‌تنهایی جای تحلیلِ یک موضع را نمی‌گیرد. نگرانی دربارهٔ تلفات غیرنظامیان، الزاماً حمایت از بقای حکومت نیست. مخالفت با شاهزاده رضا پهلوی نیز به‌خودیِ خود سندِ وابستگیِ کسی نیست؛ هرچند من معتقدم تضعیفِ یک امکانِ مؤثرِ همگرایی، بدون عرضهٔ بدیلی عملی، می‌تواند به طولانی‌شدنِ وضع موجود کمک کند. این داوری دربارهٔ اثرِ سیاسی است و باید با شواهدِ همان مورد دفاع شود.

ما لازم نیست هر اختلافی را به نبردی تازه تبدیل کنیم. نقدِ مفید را بشنویم، به ادعای اثرگذار پاسخ بدهیم و برای جدلِ تکراری سقفِ زمان و انرژی بگذاریم. نام‌ها نباید جای مسئله را بگیرند. اگر تمام نیروی ما صرفِ دعوا با مخالفانِ مخالفِ جمهوری اسلامی شود، خودِ جمهوری اسلامی از مرکز توجه کنار رفته است.

۷. شاهزاده رضا پهلوی؛ مرکزِ همگرایی برای رسیدن به انتخابِ آزاد

من شاهزاده رضا پهلوی را مناسب‌ترین محورِ موجود برای همگراییِ ملی و رهبریِ دوران گذار می‌دانم. این انتخابِ سیاسیِ من است و برای آن استدلال می‌کنم: پیوند با حافظهٔ ملی، شناخته‌شدگی و امکانِ گردآوردنِ نیروهای پراکنده پیرامونِ آینده‌ای مشترک. همین بحث در «انسجام ملی» نیز محورِ سخنم بوده است. [۶]

اما مرکزِ همگرایی باید بتواند دایره را گسترش دهد. پادشاهی‌خواه، جمهوری‌خواهِ دموکرات، چپِ ملی، راستِ ملی، فعال حقوق زنان، مدافع محیط زیست و انسانِ دیندار یا بی‌دین، اگر به ایرانِ یکپارچه، حقوق برابر و انتخابِ آزاد وفادار باشند، می‌توانند برای گشودنِ همان فضای آزاد همکاری کنند.

افقِ مطلوبِ من پادشاهیِ مشروطهٔ پارلمانی است: دولتی پاسخ‌گو، مجلسی منتخب، دادگستریِ مستقل و قدرتی محدود به قانون. در چنین افقی، هیچ مقام و هیچ پیشینه‌ای بالاتر از حقوق مردم قرار نمی‌گیرد. شاهزاده رضا پهلوی نیز در پیامِ سالگرد مشروطه در ۵ اوت ۲۰۲۶، انتخابات آزاد، حاکمیتِ رأی مردم و تشکیل مجلس مؤسسان را از اجزای برنامهٔ گذارِ خود دانسته است. این موضعِ اعلام‌شده را باید معیارِ سنجشِ عمل قرار داد. [۷]

شعارِ «این آخرین نبرد است؛ پهلوی برمی‌گردد» برای هوادارانش بیانِ امید و اراده است. تبدیلِ این امید به آینده‌ای معتبر، به کارِ سازمان‌یافته و رأیِ آزاد نیاز دارد. پادشاهی‌خواهیِ من زمانی از نظر دموکراتیک معنا دارد که حقِ هم‌میهنِ جمهوری‌خواه برای تبلیغِ نظرش نیز محفوظ باشد.

۸. ورزیدگیِ کوسه؛ شش مسئولیت برای آمادگیِ عبور

در «آزادسازی منابع» از دانش، سرمایه، استعداد و اعتمادِ ایرانیان به‌عنوان توانِ محبوس‌شدهٔ ملی سخن گفته‌ام. جنبشی که خود، افرادِ توانا را با تحقیر و انحصار کنار بزند، بخشی از همان انسداد را بازتولید می‌کند. آمادگی برای عبور باید در کارهای قابل مشاهده شکل بگیرد. [۸]

۱. **پیامِ مشترک:** پایانِ حکومت دینی، تمامیت ارضی، برابریِ شهروندان و حقِ انتخابِ آزاد را روشن بیان کنیم؛ اختلافِ برنامه‌های حزبی برای رقابتِ دموکراتیک باقی بماند.

۲. **تقسیمِ مسئولیت:** حقوق‌دان، پزشک، اقتصاددان، مترجم و مدیر، وظیفه و نتیجهٔ مشخص داشته باشند. نامِ یک کمیته کافی نیست؛ باید معلوم باشد چه کاری را چه کسی تا چه زمانی انجام می‌دهد.

۳. **دیپلماسیِ پیگیر:** برای هر مخاطب، متنِ دقیق و مطالبهٔ روشن آماده کنیم؛ پاسخ‌ها و تعهدات را ثبت و پیگیری کنیم. عکسِ ملاقات، جانشینِ نتیجهٔ ملاقات نیست.

۴. **پشتیبانیِ انسانی:** حمایت از آسیب‌دیدگان، خانواده‌ها و خدمات درمانی را بر اساس نیاز، محرمانگی و پاسخ‌گویی سامان دهیم. کمکِ انسانی نباید به آزمونِ وفاداریِ سیاسی تبدیل شود.

۵. **شفافیت و سنجش:** منابع مالی، مسئولیت‌ها، کارِ انجام‌شده و خطاها گزارش شوند. وفاداری را با خدمت و اعتماد بسنجیم؛ همان معیاری که در «وفاداریِ قابل اندازه‌گیری» پیشنهاد کرده‌ام. [۹]

٦. **آمادگی برای اداره:** از هم‌اکنون دربارهٔ استمرارِ خدماتِ حیاتی، آب، برق، بیمارستان، دستمزد و نظمِ قانونی فکر کنیم. گذارِ سیاسی بدون حفظِ زندگیِ روزمره، اعتماد را فرسوده می‌کند.

این‌ها پیشنهادهای من برای کارِ مدنی و تخصصی‌اند، نه ادعای وجودِ سازمان یا توافقی که هنوز شکل نگرفته است. ارزشِ ساختار در آن است که بتواند افرادِ تازه را وارد کند، اختلاف را حل کند و بدون وابستگی به حلقه‌ای بسته ادامه یابد. در استعارهٔ کوسه، هر یک از این مسئولیت‌ها بخشی از توانِ تشخیص یا حرکتِ پیکر است؛ چشمِ بینا بدونِ عضلاتِ آماده و عضلاتِ نیرومند بدونِ جهت‌یابی، عبورِ سالم را تضمین نمی‌کنند.

۹. شجاعت با مسئولیت نسبت به جانِ مردم کامل می‌شود

به‌عنوان جراح تروما، هزینهٔ تصمیم را فقط در زبانِ سیاست نمی‌بینم. بدنِ آسیب‌دیده، دردِ طولانی، خانوادهٔ بی‌سرپرست و توان‌بخشیِ دشوار، بخشِ واقعیِ هر بحران‌اند. این نگاه، ارادهٔ تغییر را نفی نمی‌کند؛ آن را موظف می‌کند که دربارهٔ پیامدهای خود صادق باشد.

نه جنگ به‌خودیِ خود دموکراسی می‌آورد و نه گفتنِ «نه به جنگ» به‌تنهایی راهِ رهایی از استبداد را نشان می‌دهد. هر پیشنهاد باید دربارهٔ امکانِ اجرا، حفاظت از غیرنظامیان، خطرِ تشدیدِ سرکوب و چشم‌اندازِ سیاسیِ پس از آن پاسخ داشته باشد. همچنین اعتصاب یا اعتراضِ مدنی را نمی‌توان صرفاً با تکرارِ شعار ممکن یا ناممکن اعلام کرد؛ ظرفیت، خواست و خطرپذیریِ کسانی که در داخل زندگی می‌کنند باید جدی گرفته شود.

از بیرونِ کشور حق نداریم برای جانِ دیگران چکِ سفید امضا کنیم. وظیفهٔ ما تقویتِ امکانِ کنشِ آگاهانه، حمایتِ انسانی و صداقت دربارهٔ حدودِ توانِ خود و متحدان است. روزنه را باید گشود و از آن عبور کرد، با بیشترین کوشش برای آنکه پیکرِ ایران سالم‌تر به روشنایی برسد.

۱۰. از امید به توانایی

در «پوست‌اندازی ضروری» بر ضرورتِ یادگیری و اصلاحِ خود تأکید کرده‌ام؛ در «انسجام ملی» بر تبدیلِ قدرتِ فردی به توانِ جمعی؛ در «آزادسازی منابع» بر بازکردنِ راهِ مشارکت؛ و در «برهم‌زدن تعادل» بر مسئولیتِ آماده‌شدن. «یک روزنه» نقطهٔ اتصالِ این بحث‌هاست: فرصتِ بیرونی تنها زمانی به آزادیِ پایدار نزدیک می‌شود که ظرفیتِ درونیِ استفاده از آن را بسازیم.

جمهوری اسلامی باید برود. این موضعِ روشنِ من است. برای تحققِ آن باید دشمنی‌های غیرضروری را کم و دوستی‌های مؤثر را زیاد کنیم؛ اسلامِ سیاسی را از ایمانِ شخصی جدا ببینیم؛ همکاری با جهان را با استقلالِ تصمیم همراه کنیم؛ و حمایت از شاهزاده رضا پهلوی را به کار، اعتماد و سازمان‌یافتگی ترجمه کنیم.

کوسهٔ باهوشِ این مقاله، تصویرِ جنبشی است که قدرتِ خود و محدودیتِ مسیر را هم‌زمان می‌شناسد. اگر تنها به نیروی خود تکیه کنیم، ممکن است تنگیِ روزنه را نبینیم؛ اگر تنها به سختیِ صخره‌ها خیره بمانیم، امکانِ عبور را از دست می‌دهیم. خردِ سیاسی یعنی نیرو را در جهتِ درست به کار بگیریم، حرکتِ اجزای جنبش را هماهنگ کنیم و با شناختِ موقعیت، از تاریکی به روشنایی برسیم. نشانِ شیر و خورشید، هویتِ مشترکِ ما را بیان می‌کند؛ هوش، ورزیدگی، انضباط و خردِ جمعی، توانِ پیش‌بردنِ این هویت به سوی آینده را می‌سازند.

روزنه، امید را نشان می‌دهد؛ درایت، انضباط و همبستگی ما را از آن عبور می‌دهد. ایران را پس می‌گیریم تا حقِ انتخاب و زندگی را به ایرانیان بازگردانیم.

منابع و پیوند با نوشته‌های پیشین

اسنادِ عمومیِ زیر برای نقل‌قول و مواضعِ مشخص به کار رفته‌اند؛ نوشته‌های پیشین برای نشان‌دادنِ پیوستگیِ استدلالِ نویسنده ذکر شده‌اند. تاریخِ بررسی: ۱۴ نوامبر ۲۰۲۶.

۱. شاهزاده رضا پهلوی؛ پیام نوروزی و آغاز سال ۱۴۰۴، ۲۹ اسفند ۱۴۰۳؛ منبعِ نقل‌قولِ «پنجرهٔ فرصت».

۲. پیمان بخشایش؛ برهم‌زدن تعادل ـ Disturbing the Equilibrium، ۱۲ نوامبر ۲۰۲۶.

۳. سازمان ملل؛ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، به‌ویژه مواد ۲، ۱۸، ۱۹ و ۲۱.

۴. پیمان بخشایش؛ پوست‌اندازی ضروری در جنبش شیر و خورشید ایران، ۱۳ نوامبر ۲۰۲۶.

۵. شورای اتحادیهٔ اروپا؛ تحریم‌ها در پی نقض حقوق بشر و حمایت نظامی ایران از روسیه، ۲۹ ژانویهٔ ۲۰۲۶.

۶. پیمان بخشایش؛ انسجام ملی ـ National Cohesion، ۱۰ نوامبر ۲۰۲۶.

۷. شاهزاده رضا پهلوی؛ پیام سالگرد فرمان مشروطه، ۵ اوت ۲۰۲۶؛ دربارهٔ رأی مردم، انتخابات آزاد و مجلس مؤسسان.

۸. پیمان بخشایش؛ آزادسازی منابع ـ Liberation of the Resources، ۱۰ نوامبر ۲۰۲۶.

۹. پیمان بخشایش؛ وفاداریِ قابل اندازه‌گیری، ۹ نوامبر ۲۰۲۶.

آثار زمینه‌ای نویسنده با عنوان‌های «پهلویسم، تکنوکراسی و آشتی ملی در گذار ایران»، «استقلال راهبردی، سکولاردموکراسی و صلح منطقه‌ای»، «نقد یک تفکر یا حمله به صاحب تفکر؟» و «انضباط احساسی، خرد سیاسی و وفاداری غیرچاپلوسانه» نیز در شکل‌گیریِ پیوستگیِ این بحث مورد رجوع قرار گرفته‌اند.